

# بیجه‌ها بتتری



• سال پنجم • مرداد ۹۵ • شماره ۵۳  
ماهنامه ویژه کودکان نابینا و کم بینا



## دوست گلم با من بخوان

- ۲.....خواهش مؤدبانه
- ۵.....علی کوچولو هی می‌خواید
- ۸.....بچه‌ی خاله سوسکه
- ۱۰.....شکارچی و ماهیگیر
- ۱۳.....سزای خیانت
- ۱۵.....از دماغ فیل افتاده
- ۱۸.....ویتامین‌های پرکار
- ۲۰.....خانواده‌های حیوانات
- ۲۱.....موجودات جنگل
- ۲۳.....جالب است بدانید!
- ۲۵.....خنده‌های تابستانی
- ۲۶.....پاسخ چیستان‌های تیر

## خواهش مؤدبانه

بچه‌ها در حال بازی و شادی در کوچه و بزرگ‌ترها هم در حال رفت و آمد و گاهی صحبت با هم بودند. من و دوستانم به خانه‌هایمان برمی‌گشتیم که دیدیم یکی از همسایه‌ها شلنگ آب را به داخل کوچه آورد تا ماشینش را بشوید.

او آب را با فشار بالا روی ماشین گرفت، بعد شلنگ را به زمین انداخت و شروع به شستن ماشین کرد اما شیر آب همچنان باز بود. با تعجب به این منظره نگاه می‌کردیم که یکی از بچه‌ها به نام شهابیان به طرف آن مرد رفت. با ادب سلام کرد و گفت: «بخشید! خواهش می‌کنم شیر را ببندید تا آب اسراف نشود و با خیال راحت ماشین را بشوید.»

صاحب ماشین با چهره عصبانی و برافروخته گفت: «تو یک  
الف بچه می خواهی مرا نصیحت کنی؟ خودم می دانم چه باید  
بکنم.» شهابیان باز هم با ادب، دستش را روی سینه گذاشت و  
گفت: «آقا، قصد بی ادبی نداشتم. اجازه دارم یک سؤال  
پرسم؟» آن مرد گفت: «نه، من که بیکار نیستم به سؤال های تو  
جواب بدهم. برو دنبال کارت! بچه ها هم برای ما معلم  
شده اند!»

شهابیان آرام از مرد دور شد. همسر آن مرد که شاهد  
گفت و گوی آن دو بود، با ناراحتی رو به مرد کرد و گفت: «این  
بچه راست می گوید، چرا آب را اسراف می کنی؟ لازم نیست  
ماشین را بشویی! خودم با یک سطل آب آن را برای تمیز  
می کنم. چرا ما بزرگ ترها گاهی فکر می کنیم همه چیز را

می‌دانیم؟ آب متعلق به فرزندان ما هم هست. فکر کن اگر یک روز فرزند ما تشنه باشد و آب نباشد، چه باید بکند؟»

مرد وقتی نگاهش به دختر کوچکش افتاد که در بغل مادر به خواب آرامی رفته بود، سرش را پایین انداخت. همسرش شیر آب را بست و شهابیان را صدا کرد. بعد آقا و خانم همسایه با شهابیان صحبت کردند، دستی به سرش کشیدند و شهابیان هم خندان و شاد با آنها خداحافظی کرد و به طرف ما آمد.

مطمئن بودیم که آن مرد به دلیل رفتار نامناسبش از شهابیان عذرخواهی کرده است.

«قاصدک»

**علی کوچولو، هی می خوابید**

**علی کوچولو صبح که می شد**

**از جای خود پا نمی شد**

**صورت خود رو نمی شست**

**تمیز و زیبا نمی شد**

**می خوابید و می خوابید**

**تا آنکه آفتاب می اومد**

**می تاپید، صدا می زد:**

**«خوابی یا بیداری علی**

**آخه مگه بیکاری علی»**

**خروس می گفت:**

**«قوقولی قوقو،**

سحر شده علی کوچولو!»

کلاغه می گفت:

«قار و قار و قار،

علی کوچولو! خوابی یا بیدار؟»

علی کوچولو جواب می داد:

«حرف نزنید، خوابم می آد.»

بعد می خوابید،

نزدیک ظهر پا می شد

تنهای تنها می شد

حوصله اش سر می رفت

این ورو آن ور می رفت

داد می کشید: «آفتاب خانم،

آی قوقولی، آی کلاغه کجایید  
کی پیش من می آید؟  
آن‌ها می‌دادند جواب:  
«علی کوچولو باز بخواب!»  
کجا بیایم

تو تنبلی ما نمی آیم.»  
علی کوچولو همیشه تنها می‌موند  
از همه چیز جا می‌موند  
تا اینکه فهمید خودش  
تنبلی خیلی زشته  
هر کی سحر خیز باشه  
دنیا بر اش بهشته



بچه‌ی خاله سوسکه  
خوابیده خاله سوسکه  
تورختخواب، پا دیوار  
یک کمی حال نداره  
چون که شده بچه‌دار  
خوشحاله آقا موشه  
چون شده امروز بابا  
دلش می‌خواد از خوشی  
پیره توی هوا  
بچه‌ی خاله سوسکه  
سوسکی قشنگ و نازه

دست و پاهاش کوتاهه  
شاخکاشم درازه  
می خنده بچه، انگار  
باباشو خوب شناخته  
باباش با پوست گردو  
براش یه ننو ساخته  
مادر مهربونش  
براش لالایی می‌گه:  
لالا، لالا، لالایی  
آروم بخواب تو دیگه  
بخواب که مثل بابات  
زرنگ و باهوش بشی

## قد بکشی روز به روز اندازه‌ی موش بشی

«شکوه قاسم‌نیا»

### شکارچی و ماهیگیر

پادشاه ژاپن دو پسر داشت که یکی عاشق شکار و دیگری عاشق ماهیگیری بود. یک روز دو برادر علاقه‌های خود را با هم عوض کردند. برادر بزرگ‌تر که عاشق شکار بود، به ماهیگیری و برادر کوچک‌تر به شکار رفت. برادر بزرگ‌تر قلاب ماهیگیری را گم کرد و برادر کوچک خیلی عصبانی شد. برادر بزرگ‌تر قول داد هر طور شده، قلاب امانت او را پیدا کند.

برادر بزرگ‌تر همه‌جا را گشت اما قلاب را پیدا نکرد و خسته شد. می‌خواست از جست‌وجو دست بردارد که تمساحی را دید.

تمساح به او گفت: «بہتر است به دیدن سلطان دریا برویم و از او کمک بخواهیم.» برادر بزرگتر قبول کرد و با تمساح بہ قصر سلطان دریا رفتند.

در آن جا از او استقبال گرمی کردند. بہ دستور سلطان دریا ہمہ جا را گشتند و عاقبت قلاب را پیدا کردند. وقتی برادر بزرگ می خواست برگردد، سلطان دریا یک صدف سیاه و یک صدف سفید بہ او داد و گفت: «صدف سیاه می تواند آب دریا را زیاد کند بہ طوری کہ تمام سطح کرہی زمین با آب پوشانده شود و صدف سفید می تواند آب دریا را کم کند.»

برادر بزرگتر در راه برگشت، شنید پدرش از دنیا رفتہ و برادر کوچکش بر تخت سلطنت نشسته است در حالی کہ طبق قانون، تاج پادشاهی بہ برادر بزرگتر می رسد. برادر کوچک

به نگهبانان دستور داده بود با دیدن برادر بزرگ، او را بکشند. وقتی برادر بزرگ به قصر رسید، با هجوم نگهبانان رو به رو شد و پا به فرار گذاشت، نگهبانان هم به دنبالش دویدند. برادر بزرگ صدف سیاه را بیرون آورد و با دست راست فشار داد. بلافاصله آب دریا بالا آمد و نگهبانان قصر و برادر کوچک را با خود برد.

برادر کوچک که در حال غرق شدن بود، به التماس افتاد و از برادر بزرگ درخواست بخشش کرد. برادر بزرگ درون آب پرید و او را نجات داد. بعد صدف سفید را بیرون آورد و فشار داد. آب دریا فروکش کرد. برادر بزرگ برادر کوچک خود را بخشید و او هم از سلطنت کناره‌گیری کرد و بقیه‌ی عمر خود را در خدمت برادر بزرگ‌تر سپری کرد.

«ترجمه محمد شمس»

## سزای خیانت

عقاب و روباه با هم دوست شدند و برای آنکه آشنایی و دوستی خود را محکم‌تر کنند، تصمیم گرفتند نزدیک هم زندگی کنند. عقاب بالای درختی بلند آشیانه کرد و همان جا تخم گذاشت. روباه نیز در همان نزدیکی در میان بوته‌ها لانه کرد و توله‌هایش را به دنیا آورد. روزی روباه برای جست‌وجوی غذا از خانه خارج شد. عقاب که گرسنه بود، از بالای درخت به میان بوته‌ها شیرجه زد، توله‌های روباه را ربود و آن‌ها را به آشیانه برد و خورد.

وقتی روباه برگشت، همه چیز را فهمید. او که به انتقام از عقاب می‌اندیشید، چنان نگران دست یافتن به او بود که

توله‌هایش را از یاد برده بود. روباه فکر می‌کرد: «جانوری مثل من که قادر به پرواز نیست، چگونه می‌تواند پرنده‌ای چون عقاب را تعقیب و مجازات کند؟ تنها کاری که از من ساخته است، این که از عقاب فاصله بگیرم و همانند جانوری ضعیف و ناتوان او را لعن و نفرین کنم.»

طولی نکشید که عقاب به‌سزای خیانتی که در حق دوستش کرده بود، رسید. گروهی از مردم در معبدی گوسفند قربانی را می‌سوزاندند. عقاب به‌سرعت خود را به محراب رساند، تکه گوشتی نیم‌سوخته را ربود و آن را به آشیانه‌اش برد. درست در همان زمان، بادی شدید وزید و تکه گوشت نیم‌سوخته را شعله‌ور کرد و پوشال‌های خشک آشیانه عقاب را به آتش کشید. جوجه‌های عقاب که هنوز قادر به پرواز نبودند، آتش گرفتند و

از بالای درخت به زمین افتادند. روباه که شاهد ماجرا بود، خود را به جوجه‌ها رساند و در برابر چشمان عقاب، آن‌ها را خورد.

این حکایت نشان می‌دهد کسانی که در دوستی خیانت می‌کنند، گرچه طرف مقابل آن‌ها توان انتقام گرفتن را نداشته باشد، سر انجام به‌سزای خیانت خود خواهند رسید.

«ترجمه حسین ابراهیمی»

## از دماغ فیل افتاده

می‌گویند در زمان حضرت نوح (:)، هرچه آن حضرت مردم را به پیروی از راه خدا دعوت کرد، به نتیجه نرسید. آن‌گاه به فرمان خداوند، کشتی بزرگی ساخت و از هر نوع حیوان، یک جفت نر و ماده را به کشتی برد و با تعدادی از مردم که ایمان



آورده بودند، سوار کشتی شد. طوفانی شدید آغاز شد و بارانی تند بارید. سیل جاری شد، همه چیز و همه کس در سیل غرق شدند و یاران حضرت نوح (: ) و حیواناتی که در کشتی بودند، جان سالم به در بردند.

مدتی طول کشید تا باران قطع شد و آب فروکش کرد. در این مدت، مدفوع و فضولات حیواناتی که در کشتی بودند، بسیار زیاد شده بود و بوی بد آن، همه را آزار می داد. پیروان حضرت نوح (: ) پیش او رفتند و از وضع بد داخل کشتی شکایت کردند. آن حضرت هم از خدا کمک خواست. خداوند به حضرت نوح (: ) دستور داد دستی به خرطوم فیل بکشد. آن حضرت هم چنین کرد، ناگهان از خرطوم فیل، حیوانی پدید آمد که آن حیوان خوک بود. خوک مشغول خوردن فضولات

حیوانات داخل کشتی شد و در نتیجه، کشتی تمیز شد.  
شیطان که نمی خواست یاران حضرت نوح (: ) نجات پیدا کنند، دستی به پشت خوک کشید و موش به وجود آمد. موش مشغول جویدن کشتی شد. کشتی داشت سوراخ می شد که ساکنان کشتی از حضرت نوح (: ) برای نابود کردن موش کمک خواستند. حضرت نوح (: ) دست به پشت شیر کشید. شیر عطسه ای کرد و گربه به وجود آمد. گربه موش را دنبال کرد و آن را گرفت و کشتی نجات یافت. خوک حیوان کثیفی بود اما به حیوانات داخل کشتی فخر می فروخت و می گفت: «من از دماغ فیل افتاده ام.»

این ضربالمثل در مورد کسانی به کار می رود که از خود راضی و مغرور هستند و بی مورد به دیگران فخر می فروشند.

«فوت کوزه گری، مصطفی رحماندوست»

## ویتامین‌های پرکار

غذایی که می‌خورید، علاوه بر کربوهیدرات و چربی، مقداری ویتامین و مواد معدنی دارد. این مواد برای بدن شما ضروری هستند.

ویتامین‌ها چه می‌کنند؟ ویتامین‌ها مانند کارگرهای کوچکی هستند که به مواد غذایی دیگر در بدن کمک می‌کنند که کارهایشان را انجام دهند. در مواد غذایی حدود ۲۰ نوع ویتامین وجود دارد که بیشتر آن‌ها را با الفبای انگلیسی نام‌گذاری کرده‌اند. برای مثال، ویتامین «A» آ کمک می‌کند در تاریکی ببینید. این ویتامین را در زرده تخم‌مرغ، جگر سیاه، شیر چرب و هویج می‌توانید پیدا کنید.

ویتامین «B» ب انواع مختلفی دارد که هر یک کار خاصی انجام می‌دهند. غلات، فراورده‌های شیر و گوشت، ویتامین ب

دارند. ویتامین «C» ث به سلامتی و ترمیم بدن کمک می‌کند. این ویتامین را در میوه‌های تازه و سبزی‌ها پیدا می‌کنید. ویتامین «D» د باعث استحکام استخوان‌ها و دندان‌ها می‌شود. این ویتامین در کره، ماهی و تخم‌مرغ یافت می‌شود. در گذشته دریانوردان دچار بیماری «اسکوربوت» می‌شدند. علت این بیماری که سلامتی آن‌ها را به خطر می‌انداخت، آن بود که دریانوردان مدت‌های طولانی در دریا بودند و به سبزی‌های تازه و میوه دسترسی نداشتند. به همین دلیل ویتامین ث بدن آن‌ها کم می‌شد. بدن می‌تواند به کمک نور خورشید، ویتامین د تولید کند. مردمی که در کشورهای کم‌آفتاب زندگی می‌کنند، باید این ویتامین را از راه مواد غذایی تأمین کنند.

«ترجمه امیر صالحی طالقانی»

## خانواده‌های حیوانات

حیوانات شکل ظاهری و اندازه‌های متفاوتی دارند. بدن بعضی از آن‌ها را مو یا پشم و بدن بعضی دیگر را فلس پوشانده است. بعضی از حیوانات نیز صدف یا پوششی از پر دارند. گروهی از حیوانات مانند وال‌ها جثه‌ای بسیار بزرگ دارند و بعضی دیگر مانند کک‌ها خیلی کوچکند.

دانشمندان تعداد گونه‌ها یا انواع حیوانات را بالغ بر ده میلیون تخمین زده‌اند. دانشمندان شناسایی حیوانات از یکدیگر را برای ما آسان کرده‌اند و حیوانات را بر اساس خصوصیت‌های ظاهری و ویژگی‌های متفاوت آنان در گروه‌های مختلف طبقه‌بندی کرده‌اند درست همان‌طور که در یک کتابخانه،

کتاب‌ها را بر اساس موضوع طبقه‌بندی می‌کنند.  
بعضی از گروه‌های اصلی حیوانات به این ترتیب هستند:  
پستانداران، پرندگان، خزندگان، دوزیستان، کرم‌ها، ماهی‌ها،  
بندپایان و نرم‌تنان.

پستانداران پستانداران، تنها حیواناتی هستند که بدن آن‌ها  
را مو، پشم یا خز پوشانده است. همه‌ی بچه‌های پستانداران با  
شیر مادر تغذیه می‌شوند. خفاش، وال و میمون جزو پستانداران  
هستند. انسان نیز جزو همین گروه است.

«ترجمه مجید عمیق»

## موجودات جنگل

در سرزمینی با آب و هوای معتدل پس از زمستانی سرد و  
طوفانی، بهار به جنگل درختان برگریز می‌آید. درختان برگریز

در فصل سرما برگ‌هایشان را از دست می‌دهند. همراه با گرم شدن هوا جوانه‌ها باز می‌شوند و همه جا پر از برگ‌های تازه و گل‌ها و غنچه‌های زیبا می‌شود. جانورانی که بیشتر فصل زمستان را در لانه‌ها و پناهگاه‌های زیر زمین در خواب گذرانده‌اند، بار دیگر فعال می‌شوند.

همچنین پرندگان گوناگونی که زمستان به نواحی گرم‌تر مهاجرت کرده بودند، باز می‌گردند. اواخر بهار و تابستان زمان تغذیه و تولید مثل است. سپس بادهای سرد پاییزی برگ‌های پژمرده را از درختان فرو می‌ریزد و زمستان از راه می‌رسد.

گربه وحشی گربه‌ی وحشی شب‌هابی سر و صدا در جست‌وجوی موش‌ها، موش‌های صحرایی، پرندگان کوچک و سایر جانوران کوچک در جنگل راه می‌رود. طول بدن این

شکارچی پر قدرت ۶۰ سانتیمتر است. گربه‌های وحشی در اکثر نقاط اروپا، آسیا، آفریقا و سراسر خاورمیانه و هند زندگی می‌کنند.

**گوزن زرد** گوزن زرد نر، شاخ‌های پهنی دارد. گوزن ماده مانند بیشتر انواع گوزن‌ها شاخ ندارد. این گوزن‌ها در مناطق پر درخت فراوانند. آن‌ها بومی آسیای غربی هستند ولی امروزه در بسیاری از نقاط جهان یافت می‌شوند.

«ترجمه صدیقه ابراهیمی و مهرزاده مینانژاد»

**جالب است بدانید!**

\* تمام خرس‌های قطبی، چپ دست هستند.

\* با نگاه کردن به گوش حیوانات می‌توانید به تخم‌گذار یا بچه‌زا بودن آن‌ها پی ببرید. حیوانات تخم‌گذار، گوش‌شان



**ناپیدا و بچه‌زایان گوش‌شان نمایان است. تنها یک استثنا در این مورد وجود دارد، آن هم نوعی افعی است که بچه‌زاست اما گوشش دقیق پیدا نیست.**

**\* ملخ‌ها فراوان‌ترین موجود روی زمین هستند و در هر روز دو برابر وزن خود غذا می‌خورند.**

**\* هر چشم مگس از ده هزار عدسی تشکیل شده است.**

**\* سوسک‌ها مقاوم‌ترین موجودات در برابر گرسنگی هستند. آن‌ها می‌توانند یک ماه بدون غذا و دو ماه بدون آب زنده بمانند.**

**\* سرعت سریع‌ترین حلزون ۲۳ میلیمتر در ثانیه است یعنی یک کیلومتر در ۵ شبانه‌روز.**

**\* تنها حیوانی که نمی‌تواند شنا کند، شتر است.**

«ناصر نثار»

## خنده‌های تابستانی

☹️ پسر به داروخانه رفت و به داروفروش گفت: «دارویی برای تسکین درد بدهید.» داروفروش: «کجایت درد می‌کند؟» پسر با ناراحتی جواب داد: «هنوز هیچ‌جا ولی پدرم مشغول خواندن نامه‌ای است که مدیر مدرسه در باره‌ی من نوشته است.»

☹️ معلم: «بچه‌های عزیز! شما باید طوری رفتار کنید که هر هفته حداقل یک نفر را خوشحال کنید، آیا بین شما کسی هست که در هفته گذشته یکی را خوشحال کرده باشد؟» دانش‌آموز: «آقا اجازه! من.» معلم: «آفرین! خوب چه کسی را خوشحال کردی؟» دانش‌آموز: «مادر بزرگم را، رفته بودیم خانه‌اش مهمانی! وقتی برمی‌گشتیم، از بس همه‌جا را به هم ریخته

بودم گفت: چقدر از رفتنت خوشحالم!»

☹️ از دیوانه‌ای پرسیدند: «چرا هی با چکش تو سر خودت

می‌کوبی؟» گفت: «نمی‌دانی وقتی ضربه‌ها را قطع می‌کنم، چه

احساس آرامشی پیدا می‌کنم!»

☹️ پدر: «پسر جان! بدو، برو باغچه را آب بده!» پسر: «آخه

باران می‌بارد.» پدر: «بهانه نیار. چتر بردار تا خیس نشوی!»

☹️ اولی: «چرا اسکلت نمی‌تواند از طبقه‌ی چهارم به پایین

بپرد؟» دومی: «برای اینکه جگر ندارد.»

☹️ معلم: «با کلمه اعتراف، جمله بساز.» دانش‌آموز: «می‌خواهم

اعتراف کنم دفتر فارسی‌ام را نیاورده‌ام.»

**پاسخ چیستان‌های تیر**

کلاغ، اسم، پارو، باد، عقل.



# Bacheh-ha Boshra



Managing Director: Nasrin Atyabi  
Address: P.O. BOX 17775/318 Teh.Iran  
Fax: +9821 33102466  
Cell Phone: +98 912 307 0328  
Website: www.kamna.ir

کامپ بچه‌ها بوشرا - تهران، میدان ایران - میدان شهید بهشتی، پلاک ۳۸  
تلفن: ۰۲۱-۳۳۱۰۲۴۶۶ / ۰۲۱-۳۳۱۰۲۴۶۸  
تلفنکس: ۰۲۱-۳۳۱۰۲۴۶۹ | همراه: ۰۹۱۲ ۳۰۷۰۳۲۸

ایران، جلد، واحد تبلی

ماهنامه ویژه کودکان نابینا و کم بینا

مناصب انتشار و مدیر مسئول: نسرين اتيابي  
انور هاشمي، حسين يوسفی، فرزاد ذي  
ويراستار، سید محمد حسینی

تلفنکس: ایران - تهران صندوق پستی ۱۷۷۷۵/۳۳۸